

به نام خدا

با سلام خدمت استاد شهبازی عزیز و خانواده‌ی گنج حضور. قسمتی از برنامه‌ی شماره‌ی ۵۲۵.

چندان طواف کان کنم، چندان مَصاف جان کنم
تا بگسلد یک‌بارگی هم بود من هم تار من
-مولوی، دیوان شمس غزل شماره‌ی ۱۸۰۲

وقتی طواف کان می‌کنم پر از نور و شناسایی هستیم. زمانی که من ذهنی را شناسایی کردیم فوراً از بین نمی‌رود، این کار زمان می‌برد که به آن مصاف جان می‌گوییم. باید مدام شناسایی کنیم و کار کنیم. من ذهنی درد را بیش‌تر می‌کند، جانِ ذهنی ما با خدا ستیزه می‌کند؛ به این شکل که جلوِ خرد خدا را گرفته. خدا هر لحظه می‌خواهد خودش را به ما بدهد ولی ما می‌گوییم نه.

نور خدا شفاف‌بخش است. نور خدا را روی همان‌دگی می‌اندازیم و این نور زخم‌های ما را شفا می‌دهد، من ذهنی تار و پود دارد، تار و پود من ذهنی به‌وسیله‌ی هیجان به‌هم وصل شده؛ سیم‌هایی که من ذهنی را به‌هم چسبانده درد است. هر جایی که ما گیر افتادیم در ذهن، جاهایی که می‌توانند ما را عصبانی کنند، به هر چه که واکنش نشان می‌دهیم، آن چیز برای ما مهم است و ما با آن هم‌هویت هستیم.

خاصیت‌های کان فراوانی و خرد هستند که ما باید آن‌ها را در خودمان به وجود بیاوریم؛ اگر این خاصیت‌ها را در خودمان نمی‌بینیم، پس باید بیش‌تر گرد دل بگردیم و بیش‌تر کار کنیم.

گر تو لجوجی سخت سر من هم لجوجم ای پسر
سر می‌نهد هر شیر نر در صبر پافشار من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۱۸۰۲

من ذهنی پر از درد است و لجوج است و سرسخت و ما این من ذهنی را به‌وجود آورده‌ایم، ما هم لجوج هستیم و می‌گوییم می‌خواهم به‌سوی خدا روم، می‌خواهم به‌سوی اصل خود روم.

من ذهنی زندگی ما را در گرو قضاوت‌های مردم قرار داده؛ می‌گوییم باید دروغ بگویم برای این که تصویر من جلو شما باید آبرومندانه باشد و نباید جلو مردم کوچک شوم. من ذهنی پوشالی است و اسیر تأیید مردم است. ما این‌ها را درست کرده‌ایم و حضور ما این‌ها را خراب می‌کند، زیرا که فهمیده‌ایم از جنس خدا هستیم.

آن چه که من لَه‌ه می‌زدم که بیاید تا زندگی من شروع شود، وقتی می‌آید من باز هم آن را نمی‌بینم و باز هم در انتظار چیز دیگری در آینده هستیم.

خدا با باورهای پوشالی من کاری ندارد خدا فقط توجه‌اش به این است که از طریق من می‌تواند عشق خودش را به این جهان بریزد.

شیر نر چیست؟ چیزی در این جهان که برای ما بسیار مهم و قوی‌ست، چیزی که می‌گوییم من بدون این نمی‌توانم زندگی کنم، این شیر نر ماست. هر شیر نری در مقابل صبر ما که هشیاری حضور و اصل ما انجام می‌دهد تعظیم می‌کند و سر می‌نهد.

نور و شناسایی ما را در حضور نگه می‌دارد و صبر مقاوم داشتن یعنی آشتی کردن با این لحظه و این که ما بعد از روی دادن اتفاقات آشتی و تسلیم‌مان را به‌هم نمی‌زنیم. صبر ما را آزاد می‌کند.

اگر بسیار زیاد حول دل بچرخیم، هر چیز مهمی که در دنیا بوده برایمان کم‌اهمیت می‌شود. پس گرفتن هویت‌مان از چیزها به این معنی نیست که دیگر از آن‌ها استفاده نمی‌کنیم، بلکه بهتر از آن‌ها استفاده می‌کنیم. ما جوهر نامیرا هستیم و شیر نر، مصنوعی و میراست.

ما در مقابل شیر نر هم‌هویت‌شدگی‌مان موش بودیم، وقتی فضاگشایی کنیم ما شیر می‌شویم و او موش. ما نباید در حفظ بافت جهل خودمان لجوج و سرسخت باشیم.

اشکال اگر در زندگی‌مان است برای این است که بافت جهل من ذهنی داریم. بگذار از طریق فضاگشایی و پذیرش نور به تو برسد. اول به جهان بده بعد خواهی دید که ده برابرش به تو برخواهد گشت.

وقتی خود را گدا بدانیم گدا می‌مانیم این قانون زندگی است. وقتی بی‌مقاومت شویم آنچه دنیا قبلاً به ما نمی‌داد حالا به ما می‌دهد.

باید خوب و بد را بپذیریم؛ نه به خوب بچسبیم و نه از بد فرار کنیم. برای پذیرش نباید استدلال کرد این که بگوییم می‌پذیرم شاید خیریتی در آن باشد اشتباه است. فقط تسلیم باش این لحظه عقل محدود تو نمی‌تواند بفهمد چه چیز خوب و چه چیز بد است. تسلیم به معنای پذیرش اتفاق این لحظه قبل از قضاوت و بدون قید و شرط است.

تن چون نگردد گرد جان با مشعل چون آسمان
ای نقطه‌ی خوبی و کش در جان چون پرگار من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۱۸۰۲

جان در این جا به معنی دل است. آسمان خرد و آرامش و عشق است و به معنی فضای یکتایی این لحظه که پر از شناسایی است. کش به معنی زیبا.

ما به‌عنوان هشیاری حضور رهاشده از من‌ذهنی جان داریم. به‌عنوان من‌ذهنی و تن من‌ذهنی بالاخره در جایی متوجه می‌شویم که کارمان خراب است و پوشالی هستیم و باید این را رها کنیم.

در این لحظه می‌گوییم من اتفاق این لحظه نیستم، بلکه فضای دربرگیرنده‌ی اتفاق این لحظه هستم. هر چیزی که از جهان می‌خواستیم متوجه می‌شویم که همه‌اش را دست‌اول داریم.

تن و بعد مادی ما مانند پرگار است، دائماً باید مرکز و نقطه‌ی ثابت ما فضای یکتایی این لحظه باشد. نقطه‌ی ثابت پرگار را روی نقطه ثابت مرکز بگذاریم و اجازه دهیم تا خرد خدا پرگار را بچرخاند. «نقطه‌ی خوبی و کش»، با ذهن قابل دیدن و تعریف نیست و نباید با ذهن دنبال آن گشت. هر لحظه باید با اتفاق این لحظه آشتی کنیم و از جنس بی‌فرمی باشیم و اجازه دهیم تا اتفاقات ناچور را زندگی برایمان حل کند.

پذیرش به معنی موافقت نیست؛ موافقت کار ذهن است.

ما به‌عنوان زندگی خودمان را بی‌فُرم نگه می‌داریم و حول دل می‌گردیم و واکنش نشان نمی‌دهیم، واکنش عقل را زایل می‌کند و ما را از جنس جسم می‌کند. در زندگی روزمره هر جا واکنش نشان می‌دهیم و هر عیب و ایرادی در دیگران می‌بینیم بدانیم در خودمان است، کارهای بدی که دیگران با ما می‌کنند بدانیم که ما داریم با آن‌ها می‌کنیم، این‌ها راهی برای شناخت من‌ذهنی خودمان است.

خودمان را زیر فشار قرار دادن و با عقل من‌ذهنی کارها را انجام دادن یا ندادن، این‌ها در صورتی است که مرکز ما جای ثابتی نیست و مدام تغییر می‌کند و دایره‌ای که ما با این پرگار و مرکز رسم می‌کنیم دیگر دایره نیست و شکلی خراب است.

با تشکر از استاد شهبازی و برنامه گنج حضور
الهه